



PERSIAN A1 – STANDARD LEVEL – PAPER 1
PERSAN A1 – NIVEAU MOYEN – ÉPREUVE 1
PERSA A1 – NIVEL MEDIO – PRUEBA 1

Monday 22 May 2006 (morning)
Lundi 22 mai 2006 (matin)
Lunes 22 de mayo de 2006 (mañana)

1 hour 30 minutes / 1 heure 30 minutes / 1 hora 30 minutos

INSTRUCTIONS TO CANDIDATES

- Do not open this examination paper until instructed to do so.
- Write a commentary on one passage only. It is not compulsory for you to respond directly to the guiding questions provided. However, you may use them if you wish.

INSTRUCTIONS DESTINÉES AUX CANDIDATS

- N'ouvrez pas cette épreuve avant d'y être autorisé(e).
- Rédigez un commentaire sur un seul des passages. Le commentaire ne doit pas nécessairement répondre aux questions d'orientation fournies. Vous pouvez toutefois les utiliser si vous le désirez.

INSTRUCCIONES PARA LOS ALUMNOS

- No abra esta prueba hasta que se lo autoricen.
- Escriba un comentario sobre un solo fragmento. No es obligatorio responder directamente a las preguntas que se ofrecen a modo de guía. Sin embargo, puede usarlas si lo desea.

بخش یکم

یکی از دو متن زیر را بررسی و تفسیر کنید:

۱ ب

نعلش را با همان پتوی سربازی خاک آلوده، پدر و برادر مهندس کیومرث روی شانه‌شان می‌کشیدند، و هن و هن کنان می‌رفتند. مادر پشت سرشان انگار روی آتش پا می‌گذاشت، تند تند قدم بر می‌داشت. و ما عقب‌تر تقلا می‌کردیم که به آنها برسیم. پدر بزرگ دست مرا محکم گرفته بود و عصایش را زیر بغل گذاشته بود. می‌دانستیم که بی عصا هم می‌تواند راه برود، یا حتی بدود، اما دوست داشت که عصا همیشه توی دستش باشد. و هوا تاریک بود.

پدر بزرگ گفت: «الآن باید خوابیده باشی. بیخود دنبال من راه می‌رفتی.»

گفتم: «میخوام بینم.»

آنها از دور سه سیاهی بودند که بر تپه‌های شمالی سنگسر سوار می‌شدند. ماه از پشت ابرها بیرون نمی‌آمد. زمین خیس بود و ابرها در هم رفته بودند که باز ببارند. آنها بی آنکه حرفی بزنند، قدم‌هایشان را تند کرده بودند که سنگسر را دور بزنند و پشت امامزده «علی اکبر» نعلش را به خاک بسپارند. و ما که همسایه دیوار به دیوارشان بودیم می‌رفتیم که تنها نباشند.

پدر بزرگ گفت: «باسی جون چشماتو خوب وا کن نیفتی.»

گفتم: «هوا سفیده می‌بینم.» 15

سنگسر حالا پشت سرمان انگار به خواب رفته بود. هیچ صدایی جز صدای پای ما و آنها شنیده نمی‌شد. از تپه‌ای سرازیر می‌شدیم. بستر خشک رودخانه چند رشته میشد. آنها

وسط را میگرفتند و باز تند می رفتند. مادر مهندس با یک دست چادرش را روی سینه گرفته بود و با دست دیگر بیل و کلنگ را. فانوس در دست من بود.

20 گفتم: « چرا اینو روشن نمیکنیم؟ »

مادر مهندس نفس زنان گفت: « یه وقتی می بیندمون. اونوقت بیچاره میشیم. » حالا دیگر گریه نمی کرد. فقط عجله داشت. و آنقدر تند می رفت که فکر میکردم پاهاش در هم میپیچند و او نقش زمین میشود.

گفتم: « خیلی مونده؟ »

25 پدر بزرگ گفت: « آره، هی گفتم نیا. بیخود دنبال من راه افتادی. »

پدر مهندس شانه عوض کرد. برادرش هم پاهای نعش را روی شانه دیگر گذاشت. حالا هر دو پای مهندس تکان تکان میخورد. با یک لنگه پوتین همانطور که آورده بودندش.

انگشت ها را عصر در گورستان دیده بودم که باد کرده بود. زخم داشت. مادرش باز گریه را سرداد. و زیر لب شروع کرد به زمزمه. چیزهایی می گفت هیچکس نمی فهمید.

30 سکندری هم میخورد. پشت سرش را هم می پایید.

پدر بزرگ گفت: « باسی جون تندتر. »

عباس معروفی، موری

- نویسنده، فضای این صحنه را چگونه ایجاد می کند؟

- اهمیت امامزاده را مورد بحث قرار دهید.

- پدر بزرگ و نوه اش چه رولی در ساخت صحنه بازی می کنند؟

- فنون روایتی و زبانی این قسمت تا چه حد متناسب با موضوع آن است و تا چه حد به

باز نمودن آن کمک می نماید؟

۱ الف

یکی مغفر خسروی بر سرش	خوی آلوده ببر بیان در برش
به ارژنگک سالار بنهاد روی	چو آمد بر لشکر جنگجوی
یکی نعره زد در میان گروه	که گفתי بدرید دریا و کوه
برون جست از خیمه ارژنگک دیو	چو آمد از آنسان بگوشش غریو
5 چو رستم بدیدش بر انگیخت اسپ	بر آمد بر او چو آذرگشپ
سر و گوش بگرفت بیالش دلیر	سر از تن بکندش بکردار شیر
چو دیوان بدیدند کوپال اوی	بدرید دلشان ز چنگال اوی
نکردند یاد از بر و بوم و رست	پدر بر پسر بر همی راه جست
بر آهیخت شمشیر کین پیلتن	ز دیوان پرداخت آن انجمن
10 چو خورشید بر گشت گیتی فروز	بیآمد دمان تا بکوه اسپروز
از اولاد بگشاد خم کمند	نشستند زیر درخت بلند
تهمتن از اولاد پرسید راه	بشهری کجا بود کاوس شاه
چو بشنید از و تیز بنهاد روی	پیاده دوان پیش او راه جوی
چو آمد بشهر اندرون تاجبخش	خروشی بر آورد چون رعد رخس
15 چو بشنید کاوس آواز اوی	بدانست آغاز و انجام اوی
به ایرانیان گفت پس شهریار	که ما را سر آمد بد روزگار
خروشیدن رخشم آمد بگوش	روان و دلم تازه شد زین خروش

- 20 بگاه قباد این چنین شیهه کرد
همی گفت لشکر که کاوس شاه
خرد از سرش رفته و هوش و فر
نداریم چاره در آن بند سخت
بیآمد هم اندر زمان پیش اوی
بنزدیک کاوس شد پیلتن
چو گودرز و چون طوس و گویو دلیر
- 25 غریوید بسیار و بردش نماز
گرفتش به آغوش کاوس شاه
بدو گفت پنهان از آن جادوان
چو آید بدیو سپید آگهی
که نزدیک کاوس شد پیلتن
- 30 همه رنجهای تو بی بر شود
تو اکنون ره خانه دیو گیر
اگر یار باشدت یزدان پاک
گذر کرد باید هم از هفت کوه
یکی غار پیش آیدت هولناک
- 35 گذارش پر از نره دیوان جنگ
بغار اندرون گاه دیو سپید
توانی مگر کردن او را تباه
کجا کرد با شاه ترکان نبرد
ز بند گراننش شده جان تباه
تو گویی همی خواب گوید مگر
همانا که از ما بگردید بخت
یل آتش افروز پرخاش جوی
همه سرفرازان شدند انجمن
چو کستم و شیدوش و بهرام شیر
پرسیدش از رنجهای دراز
پرسیدش از زال و از رنج راه
همی رخس را کرد باید روان
کز ارزنگ شد روی گیتی تهی
همه نره دیوان شوند انجمن
ز دیوان جهان پر ز لشکر شود
برنج اندر آور تن و تیغ و تیر
سر جاودان اندر آری بخاک
ز دیوان بهر جاه گروهان گروه
چنان چون شنیدم پر از ترس و باک
همه رزم را ساخته چون پلنگ
کزویند لشکر به بیم و امید
که اویست سالار و پشت سپاه

فردوسی، شاهنامه (جنگ رستم و ارزنگ دیو)

- نویسنده، مبارزان اصلی را چگونه معرفی می کند؟
 - نویسنده، فضای این صحنه را چگونه ایجاد می کند؟
 - اهمیت سَمْبُلِ مبارزه با دیو را مورد بحث قرار دهید.
 - ویژگیهای عمدهٔ زبان و سبک این متن کدامند و سهم آنها در گیرایی این قسمت تا چه حد است.
-